

نوبت عاشقی

منبع: سایت جرس، روز یکشنبه، مورخ: ۹۲/۱۲/۱۱

اخیرا کارگاه دو جلسه ای تحت عنوان " کارگاه عشق " در « بنیاد سهروردی » برای مخاطبان ایرانی در شهر تورنتو برگزار کردم. در این دو جلسه کوشیدم پنج معنای از عشق را، چنانکه در می یابم، از یکدیگر تفکیک کرده و درباره هر یک نکاتی را به تفصیل توضیح دهم. مشارکت فعالانه حضار به غنای بیشتر مباحث، کمک بسیار کرد. در این نوشته می کوشم به اختصار تلقی های پنجگانه از مفهوم عشق به روایت خود را تبیین کنم.

«عشق رمانتیک»^۱ اولین سنخ از انواع عاشقی است. این نوع رابطه متضمن علاقه شدید بین دو انسان است که توأم با روابط جسمانی است. عشق زمینی زایل کننده خودخواهی و خودشیفتگی است؛ چرا که عاشق، به جای اینکه دلمشغول خود باشد، مسحور و مفتون فرد دیگری شده و از حصار خود به در می آید. در ادبیات کلاسیک فارسی این نوع عاشقی به زیبایی به تصویر کشیده شده؛ به عنوان نمونه می توان از غزل های لطیف و روح نواز عاشقانه سعدی یاد کرد:

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم	حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم
تو مگر سایه لطفی به سر وقت من آری	که من آن مایه ندارم که به مقدار تو باشم
خویشتن بر تو نبندم که من از خود نپسندم	که تو هرگز گل من باشی و من خار تو باشم

در روزگار کنونی نیز وقتی فروغ فرخزاد « ازدحام کوچه خوشبخت » را به تصویر می کشد، از این نوع روابط عاشقانه دل انگیز پرده بر می گیرد:

«من از نهایت شب حرف میزنم / من از نهایت تاریکی / و از نهایت شب حرف می زنم / اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیاور / و یک دریاچه که از آن / به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم»

«عشق افلاطونی»^۲ پس از آن در می رسد و ناظر به کشش عمیق میان دو روح و به تعبیر شریعتی دو « خویشاوند » است؛ عشقی فرا جنسیتی که در قید زمان و مکان نیست. در این نوع عاشقی، ممکن است دو نفر هم عصر و همزمان باشند، مانند مولوی و شمس تبریزی؛ همچنین ممکن است متعلق به ادوار مختلف باشند، نظیر رابطه روحی میان اقبال لاهوری و جلال الدین رومی و یا علی شریعتی و ابوذر غفاری، که « بعد منزل نبود در سفر روحانی ». عموماً این نوع رابطه با تبدیل مزاج و تحول احوال عجیب است و به عاشق، نگاه و نگرش و وجود تازه ای می بخشد:

چون که در جان رفت جان دیگر شود جان چو دیگر شد جهان دیگر شود

«عشق آسمانی»^۳ از دیگر انواع عاشقی است. در این تلقی، معشوق، تشخیصی ندارد و در قالب معشوق زمینی نمی گنجد، بلکه موجود مهیب بی کرانه و بی تعین و بی رنگ و بی صورتی است که عاشق را در کام کشیده و دچار خود کرده است. این نحوه

1. romantic love
2. Platonic love
3. divine love

از عاشقی در ادبیات صوفیانه و عرفانی ادیان ابراهیمی به وفور یافت می شود. در انجیل آمده که « خداوند عشق است »؛ عرفای مسلمان نیز بر این باورند که خدا از جنس عشق است. به قول مولانا:

تو ز عشق خود نپرسی که چه خوب و با وفایی
دو جهان به هم برآید چو جمال خود نمایی
تو شراب و ما سبویی تو چو آب و ما چو جویی
نه مکان تو را نه سویی و همه به سوی مایی
ز تو خاکها منقش دل خاکیان مشوش
ز تو ناخوشی شده خوش که خوشی و خوش فزایی

« عشق نوع دوستانه »⁴ پس از آن در می رسد و ناظر به محبت و ورزیدن بدون چشمداشت در حق انسانهای گوشت و پوست و خون دار انضمامی است. فرد عاشق، از خانواده و اطرافیان خود آغاز می کند و بی علت و بی رشوت می بخشد و محبت می ورزد؛ رفته رفته دایره شمول افراد بیشتر می شود و انسانهای مختلف و رنگارنگ را، فارغ از نژاد، مذهب، جنسیت، طبقه اجتماعی... در بر می گیرد و مشمول محبت بی دریغ قرار می دهد و از درد و رنج ایشان می کاهد. عشق مادر به فرزند از این سنخ است. همین رابطه وقتی بسط و تعمیم می یابد و در سطح کلان بکار می رود، رنگ و بوی دیگری می یابد؛ به نحوی که عاشق، دریا صفت نزدیکان را گوهر می بخشد و دوران را باران. مادر ترزا نمونه این نوع عاشقی در روزگار معاصر است.

« عشق اگزیستانسیل »⁵ که بسامد آن در دوران جدید بیشتر شده، ناظر به سرشت سوگناک هستی است و از دغدغه ها و تلاطم های وجودی ژرف عاشق در دنیای راززدایی شده پیرامونی پرده بر می گیرد. تنهایی معنوی و « آرامش سرد » از مؤلفه های این نوع عاشقی است؛ عاشقی ای که به جای ابتهاج و شادخواری عارفانه ای که فی المثل در « دیوان شمس » موج می زند، از جنس « ترنم موزون حزن » است و با آرامش و اندوه و تحیر و سبکباری و ترک تعلقات و پرنده صفت شدن در می رسد و وسعت مشرب و هاضمه فراخ به عاشق می بخشد:

« بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ است / و تنهایی من شبیخون حجم ترا پیش بینی نمی کرد / و خاصیت عشق این است ».

« و عشق، تنها عشق / مرا به وسعت اندوه زندگی ها برد / مرا رساند به امکان یک پرنده شدن /... و عشق / صدای فاصله هاست /... صدای فاصله هایی که مثل نقره تمیزند / و با شنیدن یک هیچ می شوند کدر / همیشه عاشق تنهاست / و دست عاشق در دست ترد ثانیه هاست /... وسیع باش، و تنها، و سر به زیر، و سخت ».

این نوع عاشقی را می توان افزون بر « هشت کتاب » سپهری و « کویریات » شریعتی، در نوشته های داستایفسکی، اوانامونو، مارسل و برخی دیگر از اگزیستانسیالیست های معاصر سراغ گرفت.

« لب دریا برویم / تور در آب بیندازیم / و بگیریم طراوت را از آب /... بگذاریم که احساس هوایی بخورد ». نوبت عاشقی است؛ باشد که در این چند صباحی که بر روی کره خاکی زندگی می کنیم، به قدر طاقت خویش، اصناف عاشقی را تجربه کنیم و وجود تازه و نوری بیابیم و وقتمان خوش شود:

گفتم آهندلی کنم چندی
ندهم دل به هیچ دلبندی
سعدیا دور نیکنامی رفت
نوبت عاشقی است یک چندی

4. altruistic love
5. macro level
6. existential love